

زندگی معنوی در اسفار قرآنی

جمع الله منتظر^۱

چکیده

زندگی معنوی مهم‌ترین هدف بعثت پیامبران^(ع) است که از آن می‌توان به گوهر و عنصر اصلی دیانت تعبیر کرد. هدف این تحقیق برداشتن گامی کوچک در مسیر اهل معنا و تحلیل این اسفار است و کوشش شده که به روش توصیفی-تفسیری و با بهره‌گیری از منابع کتابخانه‌ای، به این پرسش پرداخته شود که مهم‌ترین شاخص‌های فردی و رفتاری زندگی معنوی از منظر قرآن کریم چیست؟ مدعا و یافته‌های این تحقیق با تقسیم سفر به افقی (رو به جلو) و عمودی (رو به بالا)، این است که برای دستیابی به زندگی معنوی به عنوان غایت قصوای حیات انسانی، آدمی نیازمند مهاجرت از زیست مادی به زندگی معنوی است و اساساً زندگی معنوی، چیزی جز سفر وجودی (عمودی) نیست که از انسان متعارف، انسان متعالی می‌سازد. این سفر معنوی در درون خود، نیازمند سفرهای معنوی کوچک‌تری است؛ سفر به از بت‌پرستی به خداپرستی، سفر از انانیت به عبودیت، سفر از تقلید به تحقیق، سفر از آفاق به انفس، سفر از دیگری به خود، سفر از غفلت به ذکر، سفر از عنان گسیختگی به کف نفس، سفر از نظرورزی به عمل‌گرایی، سفر از خوداتکایی به توکل و سفر از احساسات و عواطف منفی به احساسات و عواطف مثبت.

کلیدواژه‌ها: زندگی معنوی، قرآن کریم، حیات طیبه، عالم معنا، انسان متعارف، انسان متعالی

۱. گروه تفسیر و علوم قرآن، دانشگاه المصطفی - کابل، بدخشان، افغانستان.

ایمیل: montazerbj@gmail.com



مقدمه

اکثر قریب به اتفاق بزرگان تاریخ اندیشه بشری، برای انسان علاوه بر زیست مادی و طبیعی، قائل به زندگی معنوی بوده و هر یک بسته به دیدگاه‌های جهان‌شناسانه و انسان‌شناسانه‌شان، در این زمینه داد سخن داده و طرحی درانداخته‌اند. در اهمیت و ترجیح ساحت معنوی انسان و جهان، از منظر این بزرگان، همین بس که یکی از اهل معنای معاصر فرمود: «عالم باطن که موطن حیات معنوی است، جهانی است بسیار اصیل‌تر و واقعیت‌دارتر و پنهان‌تر از جهان ماده و حس». (طباطبایی، ۱۳۸۵: ۶۳) مطابق این دیدگاه بدون شک همانگونه که بعد مادی و طبیعی انسان، مرگ و زندگی و تغذیه و رشد مخصوص به خود دارد، بعد معنوی و ملکوتی وی نیز دارای مرگ و زندگی و تغذیه و رشد و نیازمند مراقبت، پرورش و بهداشت مخصوص به خود است. (فناپی، ۱۳۹۱ الف: ۲) در قرآن کریم نیز مرگ و حیات و تقویت و تضعیف نوع خاصی از زندگی انسان، بازتاب خاصی دارد.

بدون شک آن نوع از زندگی که به «حَیَاةً طَیِّبَةً» تعبیر شده و پاداش عمل صالح مردان و زنان مؤمن است، (نحل: ۹۷)^۱ باعث امتیاز انسان‌ها از یکدیگر می‌شود و کسانی که به این نوع زندگی زنده نیستند، به منزله مرده واقعی و زنده ظاهری نامیده شده‌اند (فاطر: ۲۲؛ انعام: ۱۲۲) و حیاتی که با اجابت خدا و قبول دعوت فرستاده او میسر می‌شود (انفال: ۲۴) و آنچه در برخی دیگر از آیات، «پاداش بس نیکو» تعبیر شده است، (رعد: ۱۸) زندگی بیولوژیک، ظاهری و حیوانی نیست. به تصریح بسیاری مفسران این آیات در صدد تبیین زندگی کسانی است که مراتبی از عالم معنا و ایمان را پیموده و به واسطه آن به حیات روحانی، پاکیزه و لذت بخش نوینی دست یافته‌اند که غیر از زندگی مادی و فوق آن است و با سیر الی الله، قدم به قدم انسان به درجات کمال آن صعود می‌کند. (اصفهانی، ۱۳۶۱، ۵: ۱۲۳) نوع خاصی از زندگی که در آن تعب و فرسودگی و ذلت و شقاوت وجود ندارد و صاحبان آن، مستغرق در محبت پروردگار خود و مقربان درگاه او هستند. در امنیت و سلامی به سر می‌برند که آمیخته

۱. ترجمه‌های منقول در این مقاله، جز مواردی که ترجمه آزاد است، بقیه استفاده از ترجمه آقای فولادوند می‌باشد.



با هیچ خوف و حزنی نیست و در سعادت و لذت ابدی مستغرقند «این چنین افراد علاوه بر حیات نباتی و حیات حیوانی، حیات دیگری دارند که کافران فاقد آنند و آن حیات انسانی است». (طباطبایی، ۱۳۷۴، ۷: ۴۶۵-۴۶۶)

مقصود از حیات طیبه و آنچه بسیاری از مفسران آن را حیات انسانی تعبیر کرده‌اند، همان زندگی معنوی است. حیات حقیقی، حیات معنوی قلب انسانی است. قلبی که مطمئن به ایمان و متصف به تقوی و دارای عمل صالح شده است. چنین کسی (در مقعد صدق) متمکن (قمر: ۵۵) و دارای حیات حقیقی دائمی است. (اصفهانی، ۱۳۶۱، ۵: ۲۳۸)

علامه طباطبایی در تفسیر حیات طیبه می‌فرماید: «وعدۀ جمیلی است که... خدای تعالی مؤمنی را که عمل صالح کند به حیات جدیدی غیر آن حیاتی که به دیگران نیز داده، زنده می‌کند». (طباطبایی، ۱۳۷۴، ۱۲: ۴۹۱) عمل صالحی که حیات طیبه و زندگی معنوی از آن ناشی می‌شود، از ایمان و تقوا سرچشمه می‌گیرد و باعث ظهور و زایش حیات معنوی است. (حسینی همدانی، ۱۴۰۴، ۹: ۵۳۵)

براین اساس انسان‌ها نیازمند دو نوع زندگی هستند تا بتوانند از طریق هر دو نوع زیست، نیازهای مادی و معنوی، ملکی و ملکوتی خود را برآورده سازند. در نوع اول، هر انسانی از مادر متولد می‌شود؛ اما در نوع دوم، انسان در خودش متولد می‌شود و تا زمانی که انسان در خود و از خود متولد نشود و زایش دوباره نیابد، زندگی معنوی اصلاً شروع نشده است. در طول تاریخ، از این نوع زیست با واژگان و عبارات مختلفی مانند زندگی معنوی، حیات طیبه، زندگی عارفانه، زیست مؤمنانه، حیات انسانی و... تعبیر شده است. ما در این جستار همه این تعبیر را به یک معنا به کار می‌بریم و پس از اشاره کوتاه به چیستی زندگی معنوی از منظر قرآن، بحث را پی خواهیم گرفت.

۱. زندگی معنوی در قرآن

معنوی و معنویت از ریشه معنا می‌آیند؛ اولی اسم منسوب و دومی مصدر جعلی است. معنا و معنوی کاربردهای متعددی دارد مانند حقیقی، راستی، اصلی، ذاتی، باطنی، روحانی و... مقابل صوری، مادی و ظاهری. (دهخدا، ۱۳۴۷، ذیل همین

واژه) ما فقط برداشت خود را از آیات قرآن درباره زندگی معنوی، بیان می‌کنیم؛ اما قبل از آن، سه اصطلاح از معنویت را از هم تفکیک می‌کنیم:

۱. معنویت به مثابه گوهر ادیان (معنویت دینی: قدسی)؛
۲. معنویت به عنوان جایگزین یا بدیلی برای دین تاریخی و نهاده شده (معنویت سکولار: عرفی) و
۳. معنویت به مثابه مقوله فرادینی_فراسکولار (معنویت فرادینی: فراسکولار). (فناپی، ۱۳۹۳: ۹-۱۳)

معنویت در معنای اول به منزله روح و گوهر دین است و به دین حیات و معنا می‌بخشد و صدر و ذیل آن به این گوهر وابسته است. در این تحقیق نیز معنویت به همین معنا و کاربرد منظور است و قرآن به عنوان کتابی که گوهر و درون مایه اصلی آن را معنویت تشکیل می‌دهد، مورد مطالعه قرار گرفته است.

از منظر قرآن مقصود از زندگی معنوی، صرف عمل به احکام و مناسک نیست. ارزش احکام جوارحی و مناسک شرعی به این است که ما را به چیز دیگری که آن را می‌توان راز دین‌داری و عنصر اصلی عبادت نامید، برساند. به همین جهت قرآن به توبیخ کسانی پرداخته که اعمال و مناسک را انجام می‌دهند، ولی عبادتشان فاقد آن گوهر ارزش بخش و عنصر اصلی است. مثلاً در سوره ماعون می‌فرماید: «وای بر نمازگزارانی که از نمازشان غافلند» (ماعون: ۴ و ۵) یا در سوره فرقان آیه ۷۳ ذکر آیات الهی و «عبادت بدون اهتمام به عنصر اصلی عبادت، عبادت کورانه و کرانه خوانده شده است». (محقق داماد، ۱۳۹۹: ۲۸۴) چون بسیاری از جوامعی «که ویتترین و ظاهری دینی دارند و به احکام دینی عمل می‌کنند؛ اما وقتی به درون آن جامعه وارد می‌شوید، آنچه کم‌تر می‌بینید، معنویت است. با افراد این جامعه نشست و برخاست می‌کنید، ولی خداوند و عالم معنا در وجود شما چندان تداعی نمی‌شود. خدا را برای فرداشان می‌خواهند نه امروز». (بابایی، ۱۳۹۷: ۴۵۰)

با توجه به بسیاری از آیات قرآن، می‌توان زندگی معنوی را از دیدگاه قرآن، «زیستن در محضر عالم معنا دانست»؛ به عبارت دیگر «در زندگی معنوی، شخص عالم معنا



را ناظر آرمانی^۱ (the ideal observer) حیات درونی و بیرونی خود می‌داند و از این چشم‌انداز به عالم و آدم نگاه نموده و در محضر و منظر او زندگی می‌کند». کسانی که قرآن چنین معرفی می‌کند: «همانان که خدا را [در همه احوال] ایستاده و نشسته و به پهلوی آرמידه یاد می‌کنند و در آفرینش آسمان‌ها و زمین می‌اندیشند». (آل عمران: ۱۹۱). کسی که ندای «لَا تَحْزَنْ إِنَّ اللَّهَ مَعَنَا» (توبه: ۴۰) در دهد و در خلوت و جلوت خدا را حاضر و شاهد و همراه خود بداند، کسی که بتواند در مسیر ابراهیم^ع حرکت کند و ندا کند که: «إِنَّ صَلَاتِي وَنُسُكِي وَمَحْيَايَ وَمَمَاتِي لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ» (انعام: ۱۶۲) چون اساساً «کل زندگی یک مؤمن حول محور خداوند سامان می‌گیرد و معنا پیدا می‌کند. خدا برای مؤمنان «معنای زندگی» است. انسان مؤمن خدا محور است». (فناپی، ۱۳۹۱ ب: ۳)

در چشم‌انداز انسان معنوی، «عالم محضر خدا است» و در در همه احوال، مطابق مقتضیات آن زندگی می‌کند. کسی که زندگی‌اش یکی از مصادیق این آیه است: «به‌زودی نشانه‌های خود را در افق‌ها [ی‌گوناگون] و در دل‌هایشان بدیشان خواهیم نمود تا برایشان روشن گردد که او خود حق است». (فصلت: ۵۳) چون «انسان معنوی، انسانی است که جهان، خلقت و انسان را به‌گونه‌ای خاصی شهود می‌کند» (بابایی، ۱۳۹۷: ۴۴۸) و به هر میزان که شخص در آفاق و انفس، حق را بیابد و او را قبل و بعد و همراه هر چیزی شاهد و حاضر ببیند (ملکی تبریزی، ۱۳۸۵: ۲۷۶؛ امام خمینی، ۱۳۸۳: ۱۰۳؛ آشتیانی، ۱۳۷۶: ۱۸۴) به همان میزان به زیست معنوی دست‌یافته است.

در تکمیل این بحث اشاره به پنج نکته لازم است:

۱. با استناد به شواهدی قرآنی که ذکر شد، به‌صرف انجام اعمال جوارحی و حتی جوانحی شرعی و اخلاقی، زندگی معنوی پدید نمی‌آید.
۲. زندگی معنوی مساوی با اعتقاد به عالم معنا که شامل خدا، غیب، آخرت و... می‌شود، نیست، بلکه برای پدید آوردن یا پدید آمدن این زندگی، شخص باید در عالم معنا و

۱. تعبیر ناظر آرمانی، برگرفته از تعابیر آقای ابوالقاسم فناپی در کتاب «دین در ترازوی اخلاق» است (فناپی، ۱۳۸۴، ص ۱۹۵-۲۶۰).

محضر حق تعالی، زندگی کند. نه اینکه صرفاً به عالم معنا اعتقاد داشته باشد.

۳. معنویت تمام زوایای پیدا و پنهان و فردی و اجتماعی، درونی و بیرونی و دنیوی و اخروی انسان معنوی را پوشش می‌دهد و «مانند عطری است که فضای زندگی انسان معنوی را پر می‌کند و همیشه با او هست». (فناپی، ۱۳۹۳: ب: ۴)

۴. به اعتقاد بسیاری، دیانتی که فاقد این رکن اساسی است و در آن صرفاً اعتقاد و عمل به مناسک و شعائر بدون توجه به این عنصر اصلی باشد، این نوع دیانت و دین‌ورزی، نه تنها نافع و مثمر نیست، بلکه به مراتب مضر و مخرب است و مصداق «فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ فَزَادَهُمُ اللَّهُ مَرَضًا» (بقره: ۱۰) و «وَنُزِّلَ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَ رَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ وَ لَا يَزِيدُ الظَّالِمِينَ إِلَّا خَسَارًا» (اسراء: ۸۲) قلمداد شده است. به تعبیر مولانا: «زانکه از قرآن بسی گمره شدند / زآن رسن قومی درون چه شدند / مر رسن را نیست جرمی ای عنود / چون تو را سودای سربالا نبود». (مولانا، ۱۳۹۶: ۴۸۲)

«قرآن کریم، حبل‌الله و عروة الوثقی‌الهی است؛ در آیات و احادیث و اقوال چندی نیز بدین معنا اشارت رفته است؛ اما این دستگیره و ریسمان که برای هدایت و تعالی و تعلیم و تزکیه آدمی نازل شده است، فقط برای کسانی هدایت و تعالی است که هدایت‌جو باشند و قصد بالارفتن و آسمانی‌شدن، داشته باشند. خداوند در چاه دنیا، این حبل و عروة استوار را برای کسانی آویخته است که نمی‌خواهند در آن چاه بمانند». (محقق داماد، ۱۳۹۹: ۲۸۷-۲۸۸)

۵. نکته آخر اینکه این نوع زندگی، مقوله تشکیکی است و این‌طور نیست که اگر کسی بهره‌مند بود، بهره کامل داشته باشد و کسی که بهره‌مند نیست، هیچ سهمی نداشته باشد؛ یعنی قضیه صفر و صدی نیست، بلکه هرکسی به میزانی که در طول شبانه‌روز، هفته، ماه، سال و عمر خود، این‌گونه زندگی می‌کند، زیست معنوی دارد.

آنچه اینجا موردنظر است، سیر و سلوک‌های معنوی است که شخص برای اینکه بتواند به نیازهای معنوی وجود خود پاسخ دهد و زندگی معنوی خود را تقویت کند، نیازمند آن‌ها است. اکنون به چگونگی معنوی زیستن از منظر قرآن و راه‌های دستیابی به آن می‌پردازیم.



۲. سفر از زیست مادی به زندگی معنوی

سفر را می‌توان به دو نوع تقسیم کرد: ۱. سفر افقی و رو به جلو و ۲. سفر عمودی و رو به بالا. سفر انسان‌های متعارف، سفر افقی است؛ اما مهم‌ترین سفر انسان‌های متعالی، سفر عمودی است. در واقع این نوع سفر، سفر وجودی است که در آن انسان متعارف با عبور از هستی‌نمای منیت و انانیت، به انسان متعالی تبدیل شده و با رفتن به سوی هستی مطلق و خدایی شدن، به صبغة الهی (بقره: ۱۳۸) درمی‌آید. سفر عمودی و رو به بالا، یگانه مسیر به کمال رسیدن و معنوی شدن است و اساساً «انسان [ی که] می‌خواهد به کمال برسد، حرکتش باید صعودی و عمودی باشد؛ یعنی حرکت به سوی خدا، پرواز به سوی خدا». (مطهری، ۱۳۷۳: ۱۲۵) به تعبیر مولانا: (جان گشاید سویی بالا بال‌ها / در زده تن در زمین چنگال‌ها). (مولانا، ۱۳۹۶: ۵۷۲)

به تعبیر دیگر سفر عمودی، سیری است از زیست مادی و خود فروتر، به زندگی معنوی و خود فراتر و دستیابی به حیات طیبه قرآنی. به گمان قوی، اینکه در سورة حمد ما هر روزه دست کم پنج نوبت از خدا می‌خواهیم «ما را به راه راست راهبر باش، اِهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ»؛ (حمد: ۶) اینکه در خطاب به پیامبر در آیات متعدد و با تأکید مضاعف بیان شده است که «تو بر راهی راست قرار داری»؛ (حج: ۶۷؛ زخرف: ۴۳؛ یس: ۴) اینکه خدا پیامبر خود را هدایت شده به «صراط مستقیم» و آن را «دین قیّم» معرفی کرده؛ (انعام: ۱۶۱) اینکه دستور رسیده که مستقیماً به سوی خدا بشتابید «فَاسْتَقِيمُوا إِلَيْهِ»؛ (فصلت: ۶) چون یگانه راه راستی است که به خدا منتهی می‌شود (حجر: ۴۱) و دعوت پیامبر به راه راست بوده است (مؤمنون: ۷۳) و شیطان مانع و مزاحم آن است؛ (اعراف: ۱۶) اینکه آیات قرآن پندنامه کسانی است که می‌خواهند راهی به سوی خدا در پیش گیرند (مزمّل: ۱۹؛ انسان: ۲۹) و اینکه قرآن خود را «يَهْدِي لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمُ» (اسراء: ۹) معرفی کرده است. در همه این‌ها نکته‌ای نهفته است و آن اینکه استفاده از ماده «قیام» که معنای اصلی آن برخاستن، بلند شدن و ضد نشستن است، (افرام بستانی، ۱۳۷۵: ۱۰۹؛ راغب اصفهانی، ۱۳۷۴:

ذیل همین واژه؛ طریحی، ۱۳۷۵، ۶: ۱۴۲) اشاره به سفر عمودی و روبه بالا دارد و در «صراط مستقیم» و «یهدی للتی هی اقوم»، سیر و سفر و مهاجرت و مسافرت نوع دوم یا عمودی منظور است. چنان که برخی از مفسران نیز از «صراط المستقیم» چنین استفاده کرده و معتقدند؛ «راه راست، راه عمودی عروج به سوی خدا معنا می شود». (نصر و همکاران، ۱۴۰۰، ۱: ۱۲۰) همچنان که حضرت ابراهیم^(ع) از هجرت و روندگی خود به سوی پروردگارش می گوید: «إِنِّي مُهَاجِرٌ إِلَى رَبِّي» (عنکبوت: ۲۶) «وَإِنِّي ذَاهِبٌ إِلَى رَبِّي». (صافات: ۹۹)

لب لباب این تحقیق تذکر همین نکته است که زندگی معنوی، همان رفتن در صراط مستقیم و سفر عمودی و روبه بالا و به تعبیر حضرت ابراهیم^(ع)، مهاجرت به سوی پروردگار است. این نوع زندگی با عبور از مرز مادیت و قدم گذاشتن در این سفر روبه بالا، شروع شده و می تواند الی «قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَى» (نجم: ۹) ادامه یابد.

اگر بخواهیم همین مطلب را با اصطلاحات عرفان اسلامی توضیح دهیم، می توان گفت: زندگی معنوی با ورود به قوس صعود که پیمودن آن برای انسان ارادی-اختیاری است، شروع می شود و انسان متعارف می تواند با فرا رفتن از خود، به انسان متعالی تبدیل شده و در این سیر و سفر، انسان کامل به ملاء اعلی متصل می شود. (خانی رضا، ۱۳۷۲، ۱۴: ۱۱۱)

با این توضیح می توان مدعی شد که هدف از بعثت انبیاء^(ع) به صورت عام، پیامبر خاتم^(ع) به گونه خاص و قرآن کریم به گونه اخص، راهنمایی و راهبری انسان ها در این سفر معنوی و پیمودن صراط مستقیم است که مسیر و بستر تحقق زندگی معنوی است. «اصولاً پیامبران برای همین آمده اند که به بشر بگویند از منظرهای دیگری غیر از منظر طبیعی و مادی هم می توان و باید به حوادث و پدیده های که در جهان بیرون و جهان درون آدمی تحقق می یابند نگرست». (فناپی: ۱۳۹۱ الف: ۱) به هر میزان که شخص در این سفر عمودی و پیمودن قوس صعودی بتواند به مراحل و مراتب بالاتری دست یابد، به همان میزان از زندگی معنوی بهره مند خواهد بود و «مطالعه



و امعان نظر در ادبیات اسلامی نشان می‌دهد که معنویت در الهیات اسلامی چیزی است که می‌توان آن را عنصر اصلی دین‌داری و هدف اساسی برای بعثت انبیای الهی دانست». (محقق داماد، ۱۳۹۹: ۲۸۳) و در زمین و زمانه‌ای که باد صنعت و عقلانیت از شرق و غرب عالم بی‌محابا در حال وزیدن است و بسیاری از ارکان سنت را از ریشه درآورده است، بیش از پیش ما نیازمند معنویت اصیل و ترویج و نهادینه‌سازی آن هستیم و در روزگاری که بزرگ‌ترین بحران جامعه بشری، مخصوصاً جوامع صنعتی، بحران معنویت و خلأ بی‌معنایی است» (نوراللهی، رضایی اصفهانی، قیوم زاده، ۱۴۰۱: ۲۳۷-۲۵۶) قرآن به‌عنوان یگانه منبع معتبر الهی و در دسترس بشر، می‌تواند آب حیات تشنگان معنویت اصیل باشد. این وظیفه ما است که گوهر و حیات طیبه قرآن؛ یعنی معنویت را به‌عنوان غایت قصوای دیانت به جهانیان معرفی کنیم.

برای پدید آمدن / آوردن زندگی معنوی که هدف قرآن کریم است، «بدون هیچ شائبه مجاز، برای انسان «صراط» وجود دارد و آن صراط را باید بپیماید». (مطهری، ۱۳۸۹: ۲۰۷) خود این سفر، نیازمند اسفار قرآنی کوچک‌تری است و با مطالعه و تتبعی که در قرآن کریم انجام شده این شاخص‌ها استخراج شده است، هرچند مجال تفسیر نیست. به همین جهت ما دست‌کم به‌زعم خود مهم‌ترین‌ها را اینجا آورده‌ایم. در تقدیم و تأخیر این اسفار نیز کوشش شده که معیار و منطقی حاکم باشد. این اسفار از اصول و مبانی عقیدتی و فکری زندگی معنوی شروع شده و با سیر و سلوک‌های معنوی ادامه می‌یابد و به نتایج و پیامدهای زیست معنویانه به پایان می‌رسد.

۳. سفر از بت‌پرستی به خداپرستی

یکی از اساسی‌ترین بحث‌هایی که قرآن به آن پرداخته، توحید و در مقابل آن بت‌پرستی پیدا و پنهان یا شرک خفی و جلی است. «برخی از مردم، در برابر خدا، همانندهایی [برای او] برمی‌گزینند و آن‌ها را چون دوستی خدا، دوست می‌دارند». (بقره: ۱۶۵) در قرآن شرک و بت‌پرستی، ظلم عظیم، (لقمان: ۱۳) گناه بزرگ (نساء:

۴۸) و گمراهی دور و دراز و گناه غیرقابل بخشش (همان: ۱۱۶) خوانده شده و به این صورت می‌توان با قاطعیت ادعا کرد که در قرآن درباره هیچ چیزی، شدید اللحن‌تر از شرک و بت‌پرستی سخن گفته نشده است.

نکته قابل توجه این است که بت‌پرستی به این نیست که انسان حتماً سنگی را در کنار خدا قرار دهد و به او سجده کند؛ یعنی اینکه بت‌پرستی ظلم عظیم و گناه غیرقابل بخشش است و در اسلام و اساساً در هر آیین الهی، به‌عنوان بزرگ‌ترین مانع انسان برای رسیدن به سرمنزل سعادت، معرفی شده است. اولین پیام همه پیامبران این بود: «وَاعْبُدُوا اللَّهَ وَلَا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا». (نساء: ۳۶) گمراهی، ظلم و گناه بودن بت‌پرستی و شرک، به متعلق آن نیست، بلکه نفس آن گمراهی و ظلم بزرگ است و آثار مخرب معنوی و تربیتی دارد.

اگر انسان معامله‌ای را که باید با خدا بکند، با غیر او انجام دهد، این شرک است و گناه بزرگ بودن آن کم‌تر از بت‌پرستی نمرودیان و اعراب جاهلی نیست. قرآن در عین اینکه دستور می‌دهد: «گروندگان خالص به خدا باشید نه شریک‌گیرندگان [برای] او»، (حج: ۳۱) در بسا موارد داستان کسانی را ذکر می‌کند که در عین ادعای خداپرستی، چون با غیر خدا معامله‌ی خداگونه می‌کردند، قرآن آن‌ها را در زمره بت‌پرستان و مشرکان قلمداد کرده است: «اینان دانشمندان و راهبان خود و مسیح پسر مریم را به جای خدا به الوهیت گرفتند، با آنکه مأمور نبودند جز اینکه خدایی یگانه را بپرستند که هیچ معبودی جز او نیست». (توبه: ۳۱) کسانی از اهل کتاب، معامله‌ای را که هر انسانی اساساً باید با خدای خود انجام دهد، با علما و راهبان خود می‌کردند و اهل دین را به منزله اصل دین، بلکه خدای دین گرفته بودند، قرآن به آن‌ها بت‌پرستی و شرک نسبت داده است. یا مورد دیگر فرمود: «أَرَأَيْتَ مَنْ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ». (فرقان: ۴۳) بدون شک در این گونه موارد آن‌ها علمای دینی یا هوای نفس خود را به‌عنوان بت، نمی‌پرستیدند؛ اما در زندگی به گونه‌ای با آن‌ها تعامل می‌کردند که انسان اساساً این گونه معامله را فقط با خدا می‌کند و هیچ موجود دیگری شایسته چنین تکریم و تعظیم و تعامل نیست.



امروزه دیگر کسی پیکر تراشیده یا خورشید یا ماه یا ستاره را نمی‌پرستد؛ اما این به معنای متروک و منسوخ شدن بت‌پرستی نیست، بلکه بی‌دینان، غیر مؤمنان و خدا ناباوران نیز برای خود خدا یا خدایانی دارند؛ زیرا هیچ انسانی از پرستش خالی نیست؛ اگر فرقی است در نوع پرستش و متعلق آن است، نه در اصل آن. انسان‌ها یا خداپرست هستند یا بت‌پرست. بت‌پرستی هم انواع زیادی دارد؛ علم‌پرستی، دنیاپرستی، خودپرستی، هواپرستی، عقیده‌پرستی، پول‌پرستی، قدرت‌پرستی و رهبرپرستی از انواع رایج بت‌پرستی است. بت‌پرستی مختص دنیای پیشامدرن نیست، تفاوت دنیای پیشامدرن با دنیای مدرن در نوع بت‌هایی است که در این دو دنیا پرستیده می‌شود. (فناپی، ۱۳۹۱ ب: ۳) شاید این آیه که «بیشترشان به خدا ایمان نمی‌آورند جز اینکه [با او چیزی را] شریک می‌گیرند»، (یوسف: ۱۰۶) به همین معنا اشاره داشته باشد.

انسان معنوی نظراً و عملاً با هیچ چیزی خداگونه معامله نمی‌کند و فقط خدا را می‌پرستد و هیچ موجودی را به مقام خدایی فرانمی‌برد و به این صورت به تعبیر یکی از بزرگان به «قله منیع انسانیت؛ یعنی توحید» دست می‌یابد. (مطهری، ۱۳۷۳: ۲۰۶)

۴. سفر از انانیت به عبودیت

انسانی که انانیت دارد، به جای آنکه حقیقت‌طلب و حق‌پرست باشد و خود را در اختیار و استخدام حقیقت قرار دهد، حقیقت را به استخدام خود درمی‌آورد و به هر میزان که انانیت خود را بکاهد و سعی در کم‌رنگ کردن و ترقیق آن نماید، به حق و حقیقت نزدیک‌تر خواهد بود. «این دقیقاً همان معنای عامی است که برای واژه «اسلام» از برخی از آیات قرآن از جمله (بقره: ۱۱۲، ۱۲۸، ۱۳۱، ۱۳۲، ۱۳۳؛ آل‌عمران: ۵۴، ۶۴، ۶۷؛ نساء: ۱۲۵؛ مائده: ۴۴، ۱۱۱؛ اعراف: ۱۲۶؛ یونس: ۸۴) برداشت می‌شود» (فناپی، ۱۳۹۳: ۴)

بنابراین سفر از انانیت به عبودیت، سفری است از آنچه خوش دارم باشد، به آنچه

هست و قربانی خواسته‌ها در پای حقایق و به پرستش حقیقت نشستن. قرآن در وصف قهرمان توحید؛ حضرت ابراهیم^(ع)، می‌فرماید: «إِذْ قَالَ لَهُ رَبُّهُ أَسْلِمَ قَالَ أَسْلَمْتُ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ». (بقره: ۱۳۱) یکی از وصایای همه پیامبران و از جمله حضرت ابراهیم این بوده که «فَلَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَأَنْتُمْ مُسْلِمُونَ». (بقره: ۱۳۲) اینکه گروهی از اهل کتاب در دین خود مغرور شدند، (آل عمران: ۲۴) با وجود پیمان الهی از روی انانیت و هوای نفس، حق را کتمان و حقیقتی را که برایشان آشکار و روشن بود، انکار کردند و در برابر بهای ناچیز، بدمعامله کردند، (آل عمران: ۱۸۷؛ انعام: ۲۰) با پیروی از میل و هوا، حق را تکذیب و حتی پیامبران را به قتل رساندند (مانده: ۷۰) و برای رسیدن به منفعتی ناچیز، به طاغوت قضاوت بردند. (نساء: ۶۵) این‌ها همه پیرو هوای نفس و در مراتب مختلف به تعبیر قرآن، هوای نفس خود را خدای خویش گرفتن است (فرقان: ۴۳؛ جاثیه: ۲۳) تا آئینه قلب از زنگار هوا و هوس، غبارزدایی نشود، نمی‌تواند حقیقت‌نما باشد و تا انسان در چاه طبیعت زندانی است، نمی‌تواند بر بام حقیقت پرواز کند و در فضای غبارآلود دل و جان آدمی، جمال چهره یار دیده نمی‌شود. (مکارم شیرازی و همکاران، ۱۳۹۰: ۵۴۹) حیات معنوی و نور ایمان و تقوا در سایه عبودیت حق و عبور از منیت‌ها و انانیت‌ها پدیدار می‌شود. این حیات حقیقی و نور معنوی که قلب و جان آدمی را منور می‌سازد، در اثر معرفت و عبودیت حق و عبور از انانیت‌ها و قدم گذاشتن روی خودپرستی‌ها میسر و محقق می‌شود.

۵. سفر از تقلید به تحقیق

یکی از مهم‌ترین مسائل قرآنی، مسئله فردیت و توجه به ساحت فردی و انحصاری انسان است؛ زیرا قرآن از یک طرف بر این نکته اساسی تأکید می‌کند که هر انسانی مسئول اعمال و رفتار خود است و تنها خود او است که باید اعمال و رفتار خود را پاسخ‌گو باشد (بقره: ۱۳۹؛ قصص: ۵۵؛ شوری: ۱۵) و هیچ انسانی بار مسئولیت دیگری را به دوش نمی‌گیرد (انعام: ۱۶۴؛ اسراء: ۱۵؛ فاطر: ۱۸؛ زمر: ۷؛ نجم: ۳۸) و انسان‌ها در پیشگاه خداوند، فرد فرد محشور می‌شوند. (انعام: ۹۴؛ مریم: ۸۰ و ۹۵).



از سوی دیگر، هر انسانی در صورتی می‌تواند و باید مسئولیت تمام اعمال و رفتار خود را بپذیرد و پاسخ‌گو باشد و حق ندارد که مسئولیت هیچ عمل و رفتارش را به دوش دیگری / دیگران بیندازد؛ یعنی شخص در صورتی می‌تواند و باید تمام مسئولیت اعمال و رفتارش را به دوش بگیرد که خود فرمانروا باشد و اعمال و رفتارش، از اراده و فهم خودش ناشی شود، چون اساساً عملی ارزشمند و درخور و پاداش و جزا است که آگاهانه و خودخواسته باشد. این همان چیزی است که گاهی نیز از آن به «زندگی اصیل» تعبیر می‌شود. (فناپی، ۱۳۹۳: ۴)

قرآن کریم به کم‌تر چیزی به اندازه تقلید و پیروی کورکورانه از دیگران مخصوصاً در ساحت دین، تاخته است. در اسلام هر شخصی بعد از آن که توانای تشخیص و قدرت اندیشه پیدا کرد، حق وظیفه دارد که در بنیادهای اساسی دین اندیشه کند و دین‌خاندادگی و محیط را به دین تحقیقی تبدیل کند. در غیر آن به معنای واقعی کلمه متدین و ملتزم به حق و درخور تقدیر نخواهد بود؛ زیرا اساساً دین حق در سایه تحقیق یافتنی است و اسلام هرگز نگفته است دین را بدون تحقیق انتخاب کنید، بلکه به تعبیر علامه طباطبایی: «این آیات، مقاصد خود را با دلایل و حجت‌های کافی، به غریزه واقع‌بینی و درک استدلالی انسان عرضه می‌دارد. هیچ‌یک از این آیات نمی‌گویند که مقصد مرا بی‌چون و چرا بپذیرید و پس از آن به‌عنوان تفنن یا هدف دیگری به استدلال بپردازید، بلکه می‌گویند آزادانه به عقل سلیم خود مراجعه کنید، اگر سخن مرا به همراه دلایل و شواهدی که ذکر می‌کنم، تصدیق کردید (و قطعاً هم خواهید کرد) بپذیرید (و این همان طرز تفکر فلسفی و استدلال آزاد است)». (طباطبایی، ۱۳۸۷: ۱۹۲)

با تأسی از همین آیات، تمام مراجع دینی، تقلید را در اصول دین جایز نمی‌دانند و معتقد به تحقیق در اصول و اساس دین و زندگی هستند. به تعبیر شهید مطهری: «آغاز و اساس اسلام توحید است که باید تحقیقی باشد و در آن تقلید جایز نیست». (مطهری، ۱۳۷۲، ۳۰: ۱۰۹)

اینکه در قرآن به علم و تعقل این‌همه تأکید شده است و شعارش این است که

«اگر راست می‌گویید دلیل بیاورید»؛ (بقره: ۱۱۱؛ نمل: ۶۴؛ انبیاء: ۲۴) مشرکانی که در قرآن (آل عمران: ۱۵۱؛ انعام: ۸۱؛ اعراف: ۳۳؛ حج: ۷۱؛ روم: ۳۵) مورد نکوهش و سرزنش هستند، کسانی هستند که در کنار خدا یا به جای خدا چیزی یا کسی را می‌پرستند که به سود آن دلیل ندارند، تأکید بر این نکته است که تحقیق و استدلال، باید همیشگی و در تمام زمینه‌ها باشد تا انسان از راه حق و حقیقت دور نشود و در دام جهل و تعصب نیفتد؛ مانند کسانی که در جواب دعوت پیامبران می‌گفتند: «ما پدران خود را بر آیینی یافتیم و ما [هم با] پیگیری از آنان، راه یافتگانیم». (زخرف: ۲۲؛ انبیاء: ۵۳؛ لقمان: ۲۱؛ مؤمنون: ۲۴) قرآن هم به زیبایی تمام جواب می‌دهد: «به یقین شما و پدرانتان در گمراهی آشکار بودید»؛ (انبیاء: ۵۴) چون کسی در خور پیروی است که اهل عقل، اندیشه و تحقیق است. به همین دلیل قرآن با استفهام انکاری می‌پرسد: «آیا هر چند پدرانشان چیزی را درک نمی‌کرده و به راه صواب نمی‌رفته‌اند [بازهم در خور پیروی هستند]؟» (بقره: ۱۷۰) چون تدین و پرستش اگر از روی تحقیق و حق‌جویی نباشد، خداپرستی و حق‌پرستی نیست، بلکه عقیده‌پرستی و در نتیجه خودپرستی است. به همین دلیل قرآن هم با لحن تند می‌فرماید: «اف بر شما و بر آنچه غیر از خدا می‌پرستید. مگر نمی‌اندیشید؟» (انبیاء: ۶۷) و در آیه دیگر کسانی را که نمی‌اندیشند، بدتر از ستوران (فرقان: ۴۴) و در آیه‌ای نیز بدترین جنبدگان (انفال: ۲۲) معرفی کرده است.

بنابراین یکی از اساسی‌ترین اندیشه‌های قرآنی که انسان معنوی باید بدان پردازد، گذر از تقلید به تحقیق، از زندگی عاریتی به زندگی اصیل و از دیگر فرمانروایی به خودفرمانروایی است؛ زیرا قرآن علاوه بر آن همه توبیخ و سرزنش مقلدان، می‌فرماید: «لِيَهْلِكَ مَنْ هَلَكَ عَنِ بَيْنَةٍ وَيُحْيِيَ مَنْ حَيَّ عَنِ بَيْنَةٍ»؛ (انفال: ۴۲) «تا آن‌ها که هلاک و گمراه می‌شوند از روی اتمام حجت باشد و آن‌ها که زنده می‌شوند و هدایت می‌یابند از روی دلیل روشن باشد». بدون شک این «یُحْيِيَ مَنْ حَيَّ» همان حیات طیبه و زندگی معنوی است. بنابراین حتی گمراهی و هدایت و دستیابی به زندگی معنوی و عدم دستیابی به آن نیز باید بر اساس دلیل و اتمام حجت باشد. در اندیشه



قرآنی، پیروی از کثیر بما هو کثیر، مایه گمراهی است چون «آنان جز از گمان [خود] پیروی نمی کنند و جز به حدس و تخمین نمی پردازند»؛ (انعام: ۱۱۶) «[ولی] گمان به هیچ وجه [آدمی را] از حقیقت بی نیاز نمی گرداند». (یونس: ۳۶؛ انعام: ۱۴۸) در قرآن فقط خداوند «لَا يَسْأَلُ عَمَّا يَفْعَلُ» (انبیاء: ۲۳) است. براین اساس قرآن هیچ کس را فوق چون و چرا معرفی نکرده و فقط می توان سخن هرکس را با ادله و برهان پذیرفت.

آنچه در باب خودفرمانروایی، زندگی اصیل و سفر از تقلید به تحقیق گفتیم، به هیچ وجه منافاتی با پذیرش و پیروی از متخصص در هیچ عرصه ای ندارد و در صورت خطا، شخص معذور است. نه به این جهت که در این گونه موارد مسئولیت به دوش دیگری منتقل می شود، بلکه به این جهت که پذیرش و پیروی از سخن صاحب فن و دانش، دستور عقل است و درواقع اینجا هم خودفرمانروایی است، چون شخص مسئولیت عقلانی و اخلاقی ندارد که در تمام عرصه ها متخصص شود. چنین کاری در عین اینکه ممکن نیست، مطلوب هم نیست. به این صورت در این گونه موارد، شخص مسئولیت عقلانی و اخلاقی خود را انجام داده است و معذور خواهد بود. (فناپی، ۱۳۹۳: ۴)

۶. سفر از آفاق به انفس

سفر از آفاق به انفس به زبان خیلی ساده به این معنا است که شخص پیش و بیش از آنکه به بیرون توجه کند و حتی بیش از آنکه به رفتار خود تمرکز و توجه کند، می تواند و باید بر درون و حالات درونی خود توجه و تمرکز نماید. چون اساساً «انسان معنوی، در درون جهانی دیگر دارد و بیشتر در آن زندگی می کند تا در دنیایی خاکی». (بابایی، ۱۳۹۷: ۴۴۵)

یکی از مهم ترین آموزه های قرآنی، توجه و تمرکز به درون به جای بیرون و به جوانح بیش از جوارح است که متأسفانه با همه تأکیدات قرآنی و روایی، بعد از عصر پیامبر^(ص)، ظاهرگرایی ظهور و آهسته آهسته غلبه یافت تا در زمان امویان و عباسیان به

اوج خود رسید. هنوز هم باکمال شرمندگی این ظاهرگرایی بیداد می‌کند و از اسلام قربانی می‌گیرد؛ به گونه‌ای که عصر بعد از پیامبر، «عصر غیبت خدا، پیامبر و قرآن از صحنه زندگی مسلمانان است. در این عصر دین به مجموعه‌ای از عقاید و قوانین کلیشه‌ای فروکاسته می‌شود و به مسلمانان چنین القا می‌شود که اگر شما به این باورها اعتقاد داشته باشید و به این قوانین و مقررات عمل کنید، کار تمام است».

(فناپی، ۱۳۹۱ ب: ۲)

در قرآن از نماز که مهم‌ترین عمل دینی جوارحی است، حدود پنجاه و چند مورد؛ اما از «قلب» که به بعد باطنی انسان اشاره دارد، بیش از ۱۵۰ بار یاد شده و به عقل و تفکر به تعبیر علامه طباطبایی، در بیش از سیصد آیه ستایش و سفارش شده است. (طباطبایی، ۱۳۷۴، ۵: ۲۵۵) چون «ما می‌توانیم نمازی بخوانیم که از اول تا انتهای آن یک لحظه به یاد خدا نیفتیم، روزه نیز می‌تواند به انگیزه‌های مختلف دنیایی و اخروی باشد، حج هم می‌تواند برای سیاحت باشد، در حقیقت عمل به شعائر و مناسک اگرچه ممکن است ظاهر را بیاراید؛ اما یک جامعه را معنوی نمی‌کند».

(بابایی، ۱۳۹۷: ۴۴۷-۴۴۸)

اینکه قرآن می‌گوید: «اگر کسی مجبور شود ظاهراً کفر ورزد؛ ولی در دل ایمان داشته باشد» (نحل: ۱۰۶) و باز می‌گوید: «اینکه به زبان و ظاهراً چیزی می‌گویند مهم نیست، ولی شما را بدانچه دل‌هایتان [از روی عمد] فراهم آورده است، مؤاخذه می‌کند»، (بقره: ۲۲۵؛ مائده: ۸۹) اینکه کسانی که به زبان چیزی می‌گویند که در دل چیز دیگر دارند، به کفر نزدیک‌ترند تا به ایمان، (آل عمران: ۱۶۷) اینکه خدا انسان را می‌آزماید تا آنچه در نهانخانه دل دارد، معلوم شود (مائده: ۹۴) و به یقین کور بودن چشم مهم نیست تا دل کور نباشد، (حج: ۴۶) اینکه اهمیت نماز در جلوگیری از فحشا است (عنکبوت: ۴۵) و از روزه (بقره: ۱۸۳) و حج نیز مقصود خداوند، رسیدن انسان به تقوا است (حج: ۳۷) و خداوند به ذکر خفی درونی و غیر آشکار، دستور فرموده است، (اعراف: ۲۰۵) همه این‌ها بر اندیشه تقدم درون بر بیرون مبتنی است؛ زیرا اساساً «وقتی جهان درون شخص عوض شد، جهان بیرون او نیز عوض



خواهد شد». (فناپی، ۱۳۹۳: ۴)

از همه این‌ها که بگذریم برای توجه به درون همین آیه کفایت می‌کند که در روز حسابرسی، هیچ مال و فرزندی سود ندارد، مگر قلب پاکیزه از تمام پلیدهای و رذایل: «يَوْمَ لَا يَنْفَعُ مَالٌ وَلَا بَنُونَ* إِلَّا مَنْ أَتَى اللَّهَ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ». (شعراء: ۸۸ - ۸۹) یا آیه که در وصف حضرت ابراهیم^(ع) می‌فرماید: «آنگاه که با دلی پاک به [پیشگاه] پروردگارش آمد». (صافات: ۸۴) در آن روز فقط دل پاک می‌خزند و نه هیچ چیز دیگر. همین قرآن هم اگر بخواهیم اثرگذار باشد و بتواند از انسان آدم نو بیافریند و از یک جامعه جاهلی و مرده، یک جامعه معنوی، پویا و اهل درک و درد بسازد، باید برونی‌سازی شود. به تعبیر اقبال: «چونکه در جان رفت جان دیگر شود / جان که دیگر شد جهان دیگر شود». (اقبال لاهوری، ۱۳۹۰: ۳۴۵) البته منظور این نیست که نسبت به اعمال و رفتار بیرونی، بی‌توجه یا بی‌مبالا باشیم، بلکه به این معنا است که هر نوع تغییری در بیرون معلول تغییرات درونی و مؤخر از آن است و اساساً انسان معنوی دنبال ساختن عالم نو نیست، بلکه دنبال ساختن آدم نوی است که در عالم خاکی نمی‌آید به دست.

قرآن به کسانی که در این دنیا چشم معنوی‌شان نابینا است، هشدار می‌دهد که فکر نکنید بدون معنوی شدن و باز شدن چشم دل، می‌توان در آخرت از مقام و جایگاهی برخوردار بود؛ بلکه «مَنْ كَانَ فِي هَذِهِ أَعْمَى فَهُوَ فِي الْآخِرَةِ أَعْمَى وَأَضَلُّ سَبِيلًا»؛ (اسراء: ۷۲) چون «بهشت و جهنم بیرونی تجلی بهشت و جهنم است که ما در درون خود می‌آفرینیم و از این جهان ما آن را به جهان دیگر می‌بریم» (فناپی، ۱۳۹۱ ب: ۸) و هر کس در این دنیا چشم باطنش از دیدن حقایق، از دیدن خدای خودش، از دیدن آیات خداوند و از آنچه باید به آن ایمان داشته باشد، کور باشد، در آن عالم نیز کور محسوس می‌شود. (مطهری، ۱۳۷۳: ۱۶۳) بنابراین اگر کسی در همین دنیا معنویانه زندگی نکند، از زندگی معنوی و بهشت اخروی هم خبری نیست.

براین اساس، این اندیشه که تا درون تغییر نکند در بیرون هیچ تغییری اتفاق نمی‌افتد، از اندیشه‌های اصیل اسلامی است؛ زیرا «إِنَّ اللَّهَ لَا يَغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّى

يَغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ» (رعد: ۱۱) و اصل‌ترین و ماندگارترین تغییرات، تغییرات انفسی است و اگر انسان متعارف بخواهد به انسان متعالی تبدیل شود، باید طرح نو در درون اندازد تا از خود، آدمی نو بلکه عالم نو بسازد. به تعبیر مولانا: «تورا هر کس به‌سوی خویش خواند / تورا من جز به‌سوی تو نخوانم». (مولانا، ۱۳۸۵: ۵۸۰)

۷. سفر از دیگری به خود

انسان معنوی همواره ذره‌بینش به روی خودش متمرکز است و مقدم بر خود و به غیر از خود، قصد اصلاح، نجات و به بهشت بردن هیچ‌کسی را ندارد. البته این به معنای بی‌توجهی به سرنوشت و درد و رنج دیگر انسان‌ها نیست. بدون شک انسان معنوی اخلاقی است و اخلاق به درد کاستن درد و رنج انسان‌ها می‌خورد؛ اما انسان معنوی به این تفتن رسیده که یگانه راه اصلاح و تغییر دیگران، اصلاح و تغییر خود است. بنابراین اصلاح دیگران نیز نیازمند اصلاح خود است. من به‌عنوان انسان معنوی باید درباره درد و رنج انسان‌ها حساس باشم و در حد توان به کاستن درد و رنج آن‌ها پردازم؛ اما نباید از این نکته قرآنی و اسلامی غفلت کنیم که دغدغه و هدف اصلی انسان معنوی، اصلاح خودش است و بعد اصلاح دیگران: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا عَلَيْكُمْ أَنْفُسَكُمْ لَا يَضُرُّكُمْ مَنْ ضَلَّ إِذَا اهْتَدَيْتُمْ»؛ (مائده: ۱۰۵) «ای کسانی که ایمان آورده‌اید، به خودتان پردازید. هرگاه شما هدایت یافتید، آن‌کس که گمراه شده است به شما زیانی نمی‌رساند». گویی همین آیه را مولانا به شعر درآورده: «تو مگو همه به جنگند وز صلح من چه آید / تویکی نه‌ای هزاری تو چراغ خود برافروز». (مولانا، ۱۳۸۵: ۴۷۱)

اینکه قرآن از حضرت موسی^(ع) نقل می‌کند که: «قَالَ رَبِّ إِنِّي لَا أَمْلِكُ إِلَّا نَفْسِي وَأَخِي»؛ (مائده: ۲۵) «پروردگارا! من جز اختیار شخص خود و برادرم را ندارم» و اینکه «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا قُوا أَنْفُسَكُمْ وَأَهْلِيكُمْ نَارًا»؛ (تحریم: ۶) «ای کسانی که ایمان آورده‌اید، خودتان و کسانتان را از آتش حفظ کنید»، تأکید بر همین نکته اساسی است. در این دو مورد که علاوه بر شخص خود، «اخی و اهلی» به آن عطف



شده، بدون شک شرط اصلاح برادر و اهل من، از قِبَل من، اصلاح شخص خودم است و چون من موسی و منی که اندیشه اصلاح اجتماعی و نجات فردی دارم، خود را اصلاح کرده‌ام، حالا برادرم و خانواده‌ام به‌عنوان نزدیک‌ترین کسانی که با من در ارتباط هستند، اصلاح می‌شوند و نجات می‌یابند. اهل معنا این گونه‌اند.

۸. سفر از غفلت به ذکر

بر اساس آنچه درباره زندگی معنوی گفته شد، مبنی بر اینکه زندگی معنوی؛ یعنی زیستن در محضر و منظر عالم معنا و انسان معنوی دمی بی‌دوست نمی‌گذراند و از هر لحظه بدون حضور او، هزار استغفرالله می‌گوید. در حالی که انسان‌های غیر معنوی در غفلت مشغولند و عمر به سر می‌رسد؛ اما از غفلت به ذکر و به حضور نمی‌رسند. «اَقْتَرَبَ لِلنَّاسِ حِسَابُهُمْ وَهُمْ فِي غَفْلَةٍ مُّعْرِضُونَ»؛ (انبیاء: ۱) «برای مردم [وقت] حسابشان نزدیک شده است و آنان در بی‌خبری رویگردانند». چنین افرادی همان مردگانند، چون مرگ واقعی، مرگ معنویت در وجود آدمی است و آن عبارت است از زندگی در حال غفلت از یاد خدا، یاد آخرت و یاد خود. (فناپی، ۱۳۹۱ ج: ۵) خداوند پیامبرش را مذکر معرفی می‌کند: «فَذَكِّرْ إِنَّمَا أَنْتَ مُذَكِّرٌ»؛ (غاشیه: ۲۱) قرآن برای تذکر فرستاده شده و نام دیگر آن ذکر است: «إِنْ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِلْعَالَمِينَ» (یوسف: ۱۰۴؛ تکویر: ۲۷؛ انعام: ۹۰) و پند و ذکری است برای هرکسی که بخواهد سفر عمودی و روبه بالا (صراط مستقیم) داشته باشد. (تکویر: ۲۸؛ طه: ۲ و ۳) اینکه در حال مستی نباید به نماز پرداخت؛ (نساء: ۴۳) چون هدف از اقامه نماز ذکر و در حضور او قرار گرفتن است؛ (طه: ۱۴) مؤمنان را ذکر سودمند می‌افتد؛ (ذاریات: ۵۵) خدا را بسیار یاد کنید، باشد که رستگار شوید؛ (جمعه: ۱۰) خدا را زیاد یاد کنید و هیچ‌گاه از صبح و شام و ایستاده و نشسته و خوابیده از ذکر او غافل نباشید؛ (طه: ۳۴؛ احزاب: ۴۱ و ۴۲؛ مزمل: ۸؛ آل عمران: ۹۱) از اهل ذکر پرسید؛ (انبیاء: ۷) کسانی که در عالم غفلت و نسیان زندگی می‌کنند و به ذکر و حضور نمی‌رسند، همان کسانی‌اند که در آخرت کور محشور می‌شوند؛ (طه: ۱۲۴-۱۲۶)

به مؤمنان هشدار داده می‌شود که مبدا هیچ چیزی شما را از ذکر و حضور حق غافل کند (منافقون: ۹) و همواره در دل خود ذاکر باش و از غافلان مباش. (اعراف: ۲۰۵) این همه تأکید بر ذکر و ده‌ها آیه دیگر، بیانگر اهمیت و ضرورت ذکر و حضور در محضر عالم معنا برای زندگی معنوی است. چون اساساً زندگی معنوی همان حضور و ذکر مدام است و زیست معنوی «تنها معیار تفکیک بین انسان زنده و انسان مرده است. زندگی خالی از معنویت زندگی نیست، مرگ است. چه بسیارند کسانی که از نظر بیولوژیکی زنده‌اند، یعنی نفس می‌کشند و راه می‌روند و می‌خورند و می‌آشامند و حرف می‌زنند؛ اما از نظر معنوی مرده‌اند. مرگ معنوی همان خواب غفلت است». (فناپی، ۱۳۹۱ ب: ۷) «پس عزابر خود کنید ای مردگان / زانکه بد مرگی است این خواب گران». (مولانا، ۱۳۹۶: ۸۸۰)

مقصود از این ذکر، لزوماً ذکر زبانی نیست، چنانکه مقصود از غفلت و نسیان، سکوت نیست. ذکر و حضور و در مقابل غفلت و نسیان، نوعی زیست است و انسان معنوی «خاموش و در حضور است» و در عین اینکه در سکوت به سر می‌برد، جز غافلان نیست. بر این اساس انسان معنوی مسافر است، از برهوت غفلت و نسیان به لذت ذکر و حضور و در عین خموشی، با محبوب و معبود خود، «نهانی صد سخن دارد».

۹. سفر از عنان گسیختگی به کف نفس

انسان معنوی کسی که دایره‌مأذونات او، بسیار کوچک‌تر از دایره‌مقدوراتش است؛ یعنی انسان معنوی اهل ریاضت است و هر کاری را که بخواهد و بتواند انجام نمی‌دهد، بلکه بسیاری از آنچه را که به انجام آن‌ها توانا است، انجام نمی‌دهد و یک حجم کوچکی از مقدوراتش را به خود اجازه انجام می‌دهد؛ اما انسان غیر معنوی کف نفس ندارد و عنان گسیخته است. هرچه بتواند انجام می‌دهد. وقتی می‌بینید کاری انجام نمی‌دهد، به این جهت است که کاری نمی‌تواند. انسان غیر معنوی در این زمینه مصداق آیه «آیا دیدی کسی را که هوس خویش را معبود خود قرار داده»



(فرقان: ۴۳؛ جاثیه: ۲۳) است.

قرآن نقل می‌کند که گروهی از انسان‌های عنان‌گسیخته، به پیامبران کفر ورزیدند و آنان را به ناحق کشتند (آل عمران: ۱۱۲) با آنکه اجابت دعوت پیامبر مایه حیات طیبه و زندگی معنوی است؛ (انفال: ۲۲) اما از روی هوا و هوس او را اجابت نکردند «و کیست گمراه‌تر از آنکه بی‌راهنمایی خدا از هوشش پیروی کند؟ (قصص: ۵۰) از نظر قرآن ستمکاران کسانی هستند که بدون علم از هوا و هوس پیروی می‌کنند (روم: ۲۹) و یکی از مهم‌ترین عوامل کفر و انکار، عنان‌گسیختگی و عدم کف نفس است؛ (نمل: ۱۴) چنان‌که می‌فرماید: «[ما] در هیچ شهری هشداردهنده‌ای نفرستادیم جز آنکه خوشگذرانان آن‌ها گفتند ما به آنچه شما بدان فرستاده شده‌اید کافریم و ما پدران خود را بر آیینی یافته‌ایم و از پی ایشان رهسپاریم». (سبأ: ۳۴؛ زخرف: ۲۳) قرآن سرکشی و تعدی از حدود و عنان‌گسیختگی را عامل بدبختی و جهنمی شدن، (صافات: ۳۰؛ نساء: ۱۴) عامل عدول از عدل، (نساء: ۱۳۵) عامل ترغیب قابل به قتل هابیل (مائدة: ۳۰) و عامل انحراف از راه خدا (ص: ۲۶) و گمراهی (انعام: ۵۶ و ۱۱۹) و کسانی را که از شح و خست نفس مصون هستند، رستگاران معرفی می‌کند. (تغابن: ۱۶)

۱۰. سفر از نظروری به عمل‌گرایی

برای معنوی شدن، یکی دیگر از اسفار قرآنی، سفر از آنچه در مقام نظر می‌توان آموخت به عمل‌گرایی است. اینجا از عمل‌گرایی دو معنا مقصود است:

الف. اینکه انسان معنوی به دانسته‌های خود عمل و با علم خود زندگی می‌کند و فاصله چندان بی‌ساحت نظر و عمل او نیست. درحالی‌که انسان غیر معنوی فکر می‌کند صرف دانستن و تبدیل مجهول به معلوم، ارزشمند و درخور پاداش است و بدون آنکه به دانسته‌های خود عمل کند، در پی دانستنی‌های جدید است. به همین جهت فاصله کهکشانی بین دانسته‌ها و کرده‌های او وجود دارد.

ب. اینکه در زندگی معنوی، شخص فقط و فقط دنبال علومی می‌رود که در عمل او

تأثیرگذار است. به این معنا انسان معنوی دنبال آنچه صرفاً به درد دانستن می‌خورد و در مقام عمل و فعل شخص هیچ‌گونه نقش و تأثیری ندارد، هرگز نمی‌رود. عمل‌گرایی به این معنا نیست که شخص دنبال آموختن هیچ علمی و پاسخ هیچ سؤالی نمی‌رود، بلکه به این معنا است که فقط دنبال آموختن علوم و پاسخ به پرسش‌های می‌رود که در زندگی برای او سودمند است و این‌گونه نیست که دانستن و ندانستن آن‌ها در هیچ ساحات زندگی شخص معنوی تأثیری نداشته باشد.

نقش عمل‌گرایی و سفر از نظر به عمل در زندگی معنوی به میزانی قابل توجه است که برخی مدعی شده‌اند، سنگ بنای زندگی معنوی، رفتن به دنبال پاسخ این پرسش است که «من چه باید بکنم». (فناپی، ۱۳۹۳: ۴)

تشبیهات تنیدی که در قرآن و روایات در مورد عالمان بدون عمل وجود دارد، درباره کم‌تر چیزی به کار رفته است: «مَثَلُ الَّذِينَ حُمِّلُوا التَّوْرَةَ ثُمَّ لَمْ يَحْمِلُوهَا كَمَثَلِ الْحِمَارِ يَحْمِلُ أَسْفَارًا»، (جمعه: ۵) در همین سیاق معنا می‌شود. انسان معنوی می‌داند که «وَالْعَمَلُ الصَّالِحُ يَرْفَعُهُ». (فاطر: ۱۰) همان‌که امام علی فرمود: «چون حدیثی را شنیدید آن را فهم و رعایت کنید، نه بشنوید و روایت کنید که راویان علم بسیارند و به کاربندان آن اندک». (نهج البلاغه، حکمت ۹۸) علامه اقبال لاهوری در مقدمه کتاب معروف و مهم «بازسازی اندیشه دینی در اسلام» می‌نویسد: «قرآن کتابی است که در مورد عمل بیش از اندیشه تأکید می‌کند». (اقبال لاهوری، ۱۳۸۸: ۲۹)

همچنان یکی از آموزه‌های مشترک بسیاری از ادیان و مخصوصاً اسلام، پدید آوردن و توجه دادن انسان به مفهوم علم نافع است؛ به عبارت دیگر: انسان معنوی در عرصه آموزش، دنبال جان‌شناسی است تا جهان‌شناسی. همان‌که مولا علی^(ع) می‌فرماید: «ووقفوا اسماعهم علی العلم نافع» (نهج البلاغه، خطبه ۱۹۳) و آن را چنین تفسیر می‌کند: «معرفة النفس انفع المعارف». (آمدی، ۱۳۸۶: ۸۳۹)

در اسلام بر مفهوم علم نافع نیز بسیار تأکید شده و به این معنا نیز عمل‌گرایی در قرآن بسیار برجسته است. قرآن هیچ‌گاه نگفته شما در دانشمند شدن مسابقه بدهید؛ اما در مورد عمل می‌فرماید: «فَاسْتَبِقُوا الْخَيْرَاتِ». (بقره: ۱۴۸) برای انسان معنوی،



رشد معرفتی، صرفاً ارزش آلی و ابزاری دارد؛ زیرا «رشد معرفتی صرف از آدمی یک فیلسوف یا دانشمند می‌سازد؛ اما به آدمیت او چیزی نمی‌افزاید، یعنی او را از انسان بالقوه به انسان بالفعل بدل نمی‌کند، بلکه چه‌بسا موجب انحطاط و پسرفت او شود... تحول شخصیت و شکوفایی هویت انسانی متوقف بر عمل، تمرین، ریاضت معنوی، ورزش روحی و زیستن با دانسته‌هاست و با صرف دانستن حاصل نمی‌شود».
(فناپی، ۱۳۹۱ ب: ۱)

از نظر قرآن کسانی که به ملاقات خدای خود امیدوار هستند، به عمل می‌پردازند و البته چنان‌که در سفر اول اشاره شد در پرستش خود نیز چیزی را شریک قرار نمی‌دهند: «فَمَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا وَلَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا»؛ (کهف: ۱۱۰) و پاداش چنین کسانی را با توصیف شعف برانگیز «فَنِعْمَ أَجْرُ الْعَامِلِينَ» (زمر: ۷۴) می‌ستاید. اهمیت عمل‌گرایی در قرآن تا آنجا است که خداوند فلسفه خلقت مرگ و حیات را مشخص شدن نیکوکاران معرفی می‌کند. (ملک: ۲) اساساً کسانی که به علوم می‌پردازند که صرفاً جنبه نظری دارد یا به دانسته‌ها و علم خود عمل نمی‌کند، «کسانی هستند که کوشش‌شان در زندگی دنیا به هدر رفته و خود می‌پندارند که کار خوب انجام می‌دهند». (کهف: ۱۰۴) برای اینکه شخص دانشمند بزرگی یا فیلسوف بزرگی شود، باید همواره در پی تبدیل نادانسته‌ها به دانسته باشد؛ اما اگر بخواهد انسان بزرگی شود، باید در عمل بکوشد و در تبدیل دانسته‌ها به کرده. علم بدون عمل فقط به درد دو چیز می‌خورد: یکی به درد ارضای غریزه کنجکاوی و دیگر به درد فخر فروشی و این‌ها مضموم و سد راه زندگی معنوی‌اند. بر این اساس در زندگی معنوی، گذر از نظرورزی به عمل‌گرایی ضروری است.

۱۱. سفر از خود اتکایی به توکل

انسان معنوی، تمام تلاش خود را برای دستیابی به هدف به کار می‌گیرد و جز به عمل خود روی هیچ چیز دیگری حساب باز نمی‌کند؛ زیرا می‌داند که «برای انسان جز حاصل تلاش او نیست و [نتیجه] کوشش او به‌زودی دیده خواهد شد»؛ (نجم: ۳۹) _

۴۰) اما این را هم می‌داند که تمام اسباب و علل رسیدن به هدف در دست او نیست. به همین دلیل کار خود را انجام می‌دهد؛ ولی بقیه‌اش را به خدا واگذار می‌کند، درحالی‌که انسان غیر معنوی یا دست به عمل نمی‌زند یا اگر دست به عمل زد، مطمئن است که با فراهم آوردن اسبابی که در اختیار خودش است، حتماً به نتیجه می‌رسد و عمل خود را شرط لازم و کافی می‌داند. به همین جهت در اندیشه او مفهوم توکل محلی از اعراب ندارد.

خداوند به پیامبر (ص) دستور می‌دهد بعد از آنکه تمام کارهای لازم را انجام دادی، به خدا توکل کن و مؤمنان کسانی هستند که به خدا توکل می‌کنند: «فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَوَكِّلِينَ وَعَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ»؛ (آل عمران: ۱۵۹ و ۱۶۰)، چون در اندیشه قرآنی، «هر کس بر خدا اعتماد کند او برای وی بس است»، (طلاق: ۳) «وَعَلَى رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ» (انفال: ۲) و یعقوب‌وار ندا می‌دهد که «إِنَّمَا أَشْكُوا بَثِّي وَحُزْنِي إِلَى اللَّهِ (یوسف: ۸۶) چون بازگشت تمام امور را به معبود و معشوق خود می‌داند و به او توکل می‌کند: «إِلَيْهِ يَرْجِعُ الْأَمْرُ كُلُّهُ فَأَعْبُدْهُ وَتَوَكَّلْ عَلَيْهِ» (هود: ۱۲۳) و چرا بر خدا توکل نکنیم و حال آنکه ما را به راه‌هایمان رهبری کرده است؟ و البته ما بر آزاری که به ما رساندید شکیبایی خواهیم کرد و توکل‌کنندگان باید تنها بر خدا توکل کنند. (ابراهیم: ۱۲) او هر چند از انجام آنچه در توان دارد دریغ نمی‌ورزد؛ اما غیر او را نیز کارساز نمی‌گیرد (اسراء: ۲) و «خدا [ست که] جز او معبودی نیست و مؤمنان باید تنها بر خدا اعتماد کنند». (تغابن: ۱۳)

۱۲. سفر از احساسات منفی به احساسات مثبت

یکی از مهم‌ترین پیامدهای زندگی معنوی، دستیابی به شادی، امید و آرامش است که از باطن انسان معنوی سرچشمه می‌گیرد. (فنایی، ۱۳۹۳: ۵) قرآن کریم هم این احساسات و عواطف مثبت را به مؤمنان واقعی نسبت داده و آن‌ها را از داشتن احساسات منفی از قبیل، یأس، خوف، حزن، رعب و... بر حذر داشته است. یکی از بهترین معیارها برای خودارزیابی، این است که ببینیم من به‌عنوان یک انسان، آیا



عواطف و احساسات مثبتی که قرآن برای اهل معنا قائل است، دارم یا نه. ما به عنوان نمونه به برخی از مهم ترین آن ها اشاره می کنیم.

اولاً انسانی که زندگی معنوی دارد، امیدوار است «وَلَا تَيَاسُوا مِنْ رُوحِ اللَّهِ»، (یوسف: ۸۷) چون کسی که به حق رسیده و گمراه نیست از رحمت پروردگارش نومید نمی شود. (حجر: ۵۵ و ۵۶؛ هود: ۳۶؛ مائده: ۲۶) بر این اساس انسان معنوی هرگز ناامید نیست؛ زیرا هیچ دلیلی برای ناامیدی ندارند. (بابایی، ۱۳۹۷: ۴۴۹) ثانیاً انسان های اهل معنا شادند، (انشقاق: ۹؛ یونس: ۵۶) از کوشش خود خشنود و دارای چهره هایی درخشان، شاداب، خندان [و] شادان هستند. (عبس: ۳۸ و ۳۹؛ غاشیه: ۸ و ۹؛ انسان: ۱۰ و ۱۱) در حالی که چهره های انسان های غیر معنوی عبوس و هراسناک و دژم و گرفته است. (قیامت: ۲۲-۲۴)

ثالثاً هیچ گونه حزن و خوفی ندارند: «لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ». (بقره: ۳۸) این عبارت با همین ترکیب در هشت سوره و دوازده آیه ذکر شده است، علاوه بر آنکه در برخی دیگر از سور (قصص: ۷؛ عنکبوت: ۳۳؛ لقمان: ۲۳؛ زخرف: ۶۸) همین مضمون تأکید شده است. دلیل اینکه آن ها را خوف و حزنی نیست، این است که با وجود یافتن مسیر حق «إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ» و پیمودن آن «ثُمَّ اسْتَقَامُوا»، برای اندوه و ترس هیچ دلیلی باقی نمی ماند «فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ». (احقاف: ۱۳) آنان را سلام و سلامت باد «فَسَلَامٌ لَكَ مِنْ أَصْحَابِ الْيَمِينِ»؛ (واقعه: ۹۱) کسانی که از دست دادن داشته ها و اصابت مصیبت آن ها را اندوهناک نمی سازد «لَكَيْلًا تَحْزَنُوا عَلَى مَا فَاتَكُمْ وَلَا مَا أَصَبَكُمْ»؛ (آل عمران: ۱۵۳) «دلهره بزرگ آنان را غمگین نمی کند»، (انبیاء: ۱۰۳؛ طه: ۱۱۲؛ مائده: ۴۱) برای مؤمنان ندا در رسد که «فَلَنُلا تَخَفَ» (طه: ۶۸) «أَلَا تَحْزَنِي» (مریم: ۲۴) چون «أَلَا إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ». (یونس: ۶۲) در حالی که برای انسان های غیر معنوی: «سَأَلْتَنِي فِي قُلُوبِ الَّذِينَ كَفَرُوا الرُّعْبَ». (انفال: ۱۲)

رابعاً انسان معنوی، آرامش و طمأنینه دارد و آسوده خاطر است (دخان: ۵۱؛ فتح: ۴؛ فتح: ۱۸؛ فتح: ۲۶؛ قريش: ۴؛ فصلت: ۴۰) و فقط مؤمنان از هراس ایمن هستند؛

(نمل: ۸۷؛ نمل: ۸۹) زیرا «الَّذِينَ آمَنُوا وَلَمْ يَلْبِسُوا إِيمَانَهُمْ بِظُلْمٍ أُولَئِكَ لَهُمُ الْأَمْنُ» (انعام: ۸۲) و خدای آنان، آن‌ها را به سلامت فراخوانده (یونس: ۲۵) و وعده امنیت داده (نور: ۵۵) و آن‌ها نیز پاسخ مثبت داده‌اند. آن‌ها از جمله ذاکراند و «آگاه باش که با یاد خدا دل‌ها آرامش می‌یابد؛ أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ» (رعد: ۲۸) و در نهایت با این ندای جانبخش و روح‌افزای «ای نفس مطمئنّه خشنود و خداپسند به‌سوی پروردگارت بازگرد و در میان بندگان من در آی و در بهشت من داخل شو»، (فجر: ۲۷-۳۰) با شور و شوق به حضور معبود و معشوق خود می‌شتابند و در «مَقْعَدٍ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِكٍ مُّقْتَدِرٍ» (قمر: ۵۵) سکنی می‌گزینند.

از نظر پیامد در زندگی غیر معنوی، انسان همواره درگیر احساسات و عواطف منفی است همواره با اندوه، ناامیدی، ترس و اضطراب زندگی و عمر به سر می‌برد. به تعبیر مولانا: «تا تو تاریک و ملول و تیره‌ای / دان که با دیو لعین همشیره‌ای»؛ (مولانا، ۱۳۹۶: ۷۱) اما انسان‌های معنوی در بهشت احساسات و عواطف، روزگار می‌گذرانند. اهل معنا در همین دنیا و در جهان درون خود از نعمت سلم و سلامت، شادی و شادابی و امید و امنیت بهره‌مند هستند.

نتیجه‌گیری

دستیابی به زندگی معنوی، مهم‌ترین هدف قرآن کریم است و به همین جهت می‌توان مدعی شد که مهم‌ترین بحث قرآنی، چگونگی دستیابی زندگی معنوی است. در این تحقیق زندگی معنوی به مثابه زیستن در محضر و منظر عالم معنا و خدا را ناظر آرمانی حیات خود دانستن تعریف شده که برای دستیابی به آن، انسان باید نوعی سفر عمودی و روبه بالا را طی کند و با فرارفتن از مراتب پایین وجود به مراتب بالای آن، از خود انسان متعالی بسازد و این تعالی روحی و معنوی با عبور از مرز مادیت شروع و می‌تواند الی «قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَى» ادامه یابد. قرآن علاوه بر زیست مادی و طبیعی، از نوع دیگری از حیات یاد کرده و آن را حیات طیبه نامیده است. زندگی طبیعی انسان، با انعقاد نطفه شروع و در آن انسان از مادر متولد می‌شود؛ اما



در زندگی معنوی، انسان از خود و در خود متولد می‌شود.

در طول تاریخ، از این نوع زیست با واژگان و عبارات مختلفی مانند زندگی معنوی، حیات طیبه، زندگی عارفانه، زیست مؤمنانه، حیات انسانی و... تعبیر شده است و ما در این جستار همه این تعبیر را به یک معنا به کار برده‌ایم. به نظر می‌رسد برای دستیابی به حیات طیبه قرآنی و آنچه برخی مفسران از جمله علامه طباطبایی آن را حیات انسانی تفسیر کرده‌اند، انسان نیازمند سفری از زیست مادی به زندگی معنوی است که با مطالعه قرآن کریم، برای تحقق این هدف بزرگ معنوی، باید اسفار قرآنی کوچک‌تری را پیمود. این اسفار عبارتند از: ۱. سفر از بت‌پرستی به خداپرستی: از نظر قرآن، انسان معنوی با هیچ موجودی از جمله عقاید و باورها، علم و ثروت، مقام و جایگاه، محبوبیت و حکومت، رهبر و دین و... خداگونه معامله نمی‌کند و از هیچ موجودی بت نمی‌سازد و هیچ چیزی را به مرحله خدایی فرانمی‌برد؛ ۲. سفر از انانیت به عبودیت: انسان معنوی حقیقت‌طلب و حق‌پرست است و خواسته‌های خود را در پای حقایق قربانی می‌کند. سنگ بنای زندگی معنوی، روی مخروبه انانیت اساس گذاری می‌شود و انسان فقط با عبور از منیت‌ها، خدایی می‌شود؛ ۳. سفر از تقلید به تحقیق: قرآن از یک طرف بر مسئولیت فردی تأکید می‌کند و از سوی دیگر، انسان تنها در صورتی حق و وظیفه به دوش گرفتن تمام مسئولیت خویش را دارد که به فهم و تشخیص خود عمل کند و به عبارت دیگر خودفرمانروا باشد؛ ۴. سفر از آفاق به انفس: انسان معنوی بیش و پیش از هر چیزی بر درون و احوالات درونی خود توجه و تمرکز دارد و بهشت و جهنم بیرونی و اخروی را تجلی درون و خداجویی خود می‌داند، چون معتقد است: «مَنْ كَانَ فِي هَذِهِ أَعْمَى فَهُوَ فِي الْآخِرَةِ أَعْمَى وَأَضَلُّ سَبِيلًا»؛ ۵. سفر از دیگری به خود: انسان معنوی همواره ذره‌بینش به روی خودش متمرکز است و مقدم بر خود و به غیر از خود، قصد اصلاح، نجات و به بهشت بردن هیچ‌کسی را ندارد. او این آموزه قرآنی را آویزه گوش خود کرده است که «عَلَيْكُمْ أَنْفُسُكُمْ لَا يَضُرُّكُمْ مَنْ ضَلَّ إِذَا اهْتَدَيْتُمْ»؛ ۶. سفر از غفلت به ذکر: زندگی معنوی همان زیستن در حضور و ذکر مدام محبوب است. اهل معنا همواره در محضر او حاضر و به یاد



او ذاکر هستند؛ ۷. سفر از عنان گسیختگی به کفّ نفس: از دیدگاه قرآن، اهل معنا هر چه را بخواهند و بتوانند، انجام نمی‌دهند و به این معنا اهل ریاضتند؛ زیرا از نظر قرآن، سرکشی، تعدی از حدود و عنان گسیختگی، عامل بدبختی و عامل عدول از عدل و عامل انحراف از راه خدا و گمراهی است؛ ۸. سفر از نظرورزی به عمل‌گرایی: انسان معنوی اولاً اهل عمل است و با دانسته‌های خود زندگی می‌کند و ثانیاً در حوزه آموزش نیز دنبال علم نافع است؛ ۹. سفر از خوداتکایی به توکل: انسان معنوی تمام کارهای لازم برای رسیدن به هدف را انجام می‌دهد و از انجام آنچه در توان دارد دریغ نمی‌ورزد؛ اما غیر خدا را نیز کارساز نمی‌گیرد؛ زیرا از نظر او مؤمنان باید تنها بر خدا اعتماد کنند و ۱۰. سفر از احساسات و عواطف منفی به احساسات و عواطف مثبت: در قرآن کریم یکی از اساسی‌ترین نشانه‌ها و علائمی که به اهل معنا نسبت داده شده، احساسات و عواطف مثبت است و یکی از مهم‌ترین پیامدهای زندگی معنوی، دستیابی به شادی، امید و آرامش است که از باطن انسان معنوی سرچشمه می‌گیرد.



فهرست منابع

قرآن کریم

نهج البلاغه

۱. اصفهانی، سیده نصرت امین، (۱۳۶۱)، مخزن العرفان در تفسیر قرآن، تهران: نهضت زنان مسلمان.
۲. افرام بستانی، فؤاد، (۱۳۷۵)، فرهنگ ابجدی، چاپ دوم، تهران: انتشارات اسلامی.
۳. اقبال لاهوری، محمد، (۱۳۸۸)، بازسازی اندیشه دینی در اسلام، (ترجمه: محمد بقایی ماکان)، چاپ دوم، تهران: فردوس.
۴. اقبال لاهوری، محمد، (۱۳۹۰)، کلیات اقبال لاهوری، (به کوشش عبدالله اکبریان راد با مقدمه علی شریعتی و جاوید اقبال)، چاپ پنجم، تهران: انتشارات الهام.
۵. آشتیانی، جلال الدین، (۱۳۷۶)، هستی از نظر فلسفه و عرفان، قم: دفتر تبلیغات اسلامی.
۶. آمدی، عبدالواحد، (۱۳۸۶)، غررالحکم و دررالکلم، (ترجمه: محمدعلی انصاری، ویرایش و تصحیح مهدی انصاری قمی)، چاپ چهارم، قم: موسسه انتشاراتی امام عصر (عج).
۷. بابایی، رضا، (۱۳۹۷)، دیانت و عقلانیت: جستارهای در قلمرو دین پژوهی و آسیب شناسی دینی، چاپ دوم، اصفهان: نشر آرما.
۸. حسینی همدانی، سید محمد حسین، (۱۴۰۴)، انوار درخشان، (تحقیق: محمد باقر بهبودی)، چاپ اول، تهران: نشر کتاب فروشی لطفی.
۹. خانی رضا، حشمت الله ریاضی، (۱۳۷۲)، ترجمه بیان السعاده فی مقامات العباد، چاپ اول، تهران: مرکز چاپ و انتشارات پیام نور.
۱۰. دهخدا، علی اکبر، (۱۳۴۷)، لغتنامه دهخدا، تهران: دانشگاه تهران.
۱۱. راغب اصفهانی، حسین بن محمد، (۱۳۷۴)، مفردات الفاظ قرآن، (ترجمه و تحقیق: غلامرضا خسروی حسینی)، چاپ دوم، تهران: مرتضوی.

۱۲. طباطبایی، سید محمد حسین، (۱۳۷۴)، *المیزان فی تفسیر القرآن*، چاپ پنجم، قم: دفتر انتشارات اسلامی جامعه مدرسین.
۱۳. طباطبایی، سید محمد حسین، (۱۳۸۵)، *معنویت تشیع*، (تدوین: محمد بدیعی)، چاپ اول، قم: انتشارات تشیع.
۱۴. طباطبایی، سید محمد حسین، (۱۳۸۷)، *شیعه: مجموعه مذاکرات با پرفسور هانری کربن* (به کوشش: خسروشاهی)، چاپ دوم، قم: بوستان کتاب.
۱۵. طریحی، فخرالدین بن محمد، (۱۳۷۵)، *مجمع البحرین*، چاپ سوم، تهران: مرتضوی.
۱۶. فنایی، ابوالقاسم، (۱۳۸۴)، *دین در ترازوی اخلاق*، چاپ اول، تهران: سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
۱۷. فنایی، ابوالقاسم، (۱۳۹۱ الف، ب، ج) «درسگفتار معنویت قدسی» (۳danet.ir:)(fanaei-s-articles).
۱۸. فنایی، ابوالقاسم، (۱۳۹۳)، «معنویت از نگاه قرآن»، ماهنامه علمی-تخصصی حکمت و معرفت، شماره ۳.
۱۹. فولادوند، محمدمهدی، (۱۴۱۵)، *ترجمه قرآن* (فولادوند)، چاپ اول، تهران: دارالقرآن الکریم (دفتر مطالعات تاریخ و معارف اسلامی).
۲۰. محقق داماد، سید مصطفی، (۱۳۹۹)، *در دادگاه جهل مقدس* (مجموعه روشنگری دینی)، چاپ پنجم، تهران: مرکز نشر علوم انسانی با همکاری انتشارات سخن.
۲۱. مطهری، مرتضی، (۱۳۷۲)، *مجموعه آثار*، ج ۳۰، چاپ هشتم، تهران: صدرا.
۲۲. مطهری، مرتضی، (۱۳۷۳)، *انسان کامل*، چاپ یازدهم، تهران: صدرا.
۲۳. مطهری، مرتضی، (۱۳۸۹)، *کلیات علوم اسلامی*، چاپ سیزدهم، تهران: صدرا.
۲۴. مکارم شیرازی، ناصر و همکاران، (۱۳۹۰)، *پیام امام امیرالمؤمنین^(ع)*، قم: انتشارات مدرسه امام علی بن ابی طالب^(ع).
۲۵. ملکی تبریزی، جواد، (۱۳۸۵)، *رساله لقاءالله*، قم: نشر آل علی^(ع).



۲۶. موسوی خمینی، سید روح الله، (۱۳۸۳)، *سر الصلاة*، تهران: تنظیم و نشر آثار امام خمینی.
۲۷. مولانا، جلال الدین محمد بلخی، (۱۳۸۵)، *کلیات شمس تبریزی*، براساس نسخه تصحیح شده فروزانفر، چاپ اول، تهران: انتشارات شقایق.
۲۸. مولانا، جلال الدین محمد بلخی، (۱۳۹۶)، *مثنوی معنوی*، (تصحیح: رینولد نیکلسون)، چاپ سوم، تهران: نشر صدای معاصر.
۲۹. نصر، سید حسین و همکاران، (۱۴۰۰)، *تفسیر معاصرانه قرآن کریم*، (مقدمه، ترجمه و توضیح: انشاء الله رحمتی)، چاپ چهارم، تهران: نشر سوفیا.
۳۰. نوراللهی، سید محمد، رضایی اصفهانی، محمد علی، قیوم زاده، محمد، (۱۴۰۱)، «باز پژوهی سویه های تربیت معنوی سبک زندگی اسلامی» پژوهش های اخلاقی، سال سیزدهم، شماره ۱.

